

بخش چهل و ششم سیاحان و سفرای قدیم سوئدی در ایران

از آنجائی که ممکن است خواننده علاقمند باشد ملاقات ما با شاه ایران را با مطالب سیاحان قدیمی که در روابط کشور ما با ایران بی تأثیر نبوده‌اند مقایسه کند مطالب مختصری در مورد سیاحان سوئدی که در ایام گذشته از ایران دیدن کرده‌اند، به قلم می‌آورم تا خواننده نکته‌سنج، بخش‌های شریفیابی به حضور شاه را با نوشته‌های آنها مطابقت داده و مطالب جالب توجهی به دست آورد. در اینجا نوشته‌های ۴ سیاح قدیمی سوئدی را که کم و بیش سرمشق سفر رسمی هیئت اعزامی اعلیحضرت پادشاه سوئد و نروژ به دربار شاه ایران بوده، به اختصار بیان می‌کنم.

اولین شخصی که از او یاد می‌کنم بنگت اوکسن‌شرنا^۱ می‌باشد. او همزمان با سلطنت گوستاو دوم آدولف^۲ در حال دیدار از کشورهای شرقی بود. نوشته مختصر شده زیر در مورد سفر او به ایران را من از مقاله لئونبوم^۳ در جلد دوم کتاب "مقالاتی در مورد نام داران و مردان موفق سوئد" که در سال ۱۷۷۳ میلادی منتشر شده اقتباس کرده‌ام.

بنگت روز ۱۹ اکتبر ۱۵۹۱ میلادی در فروویکز گورد^۴ سوئد دیده به جهان گشود. پدر او از خانواده اشرافی و بارون بود و بنگت گابریلسون^۵ نام داشت. او مالک لیندهلمن^۶ و موربی^۷ بود. نام مادر او بریتا کنوتزدوتر پوسه^۸ بود. پدرش چند ماه پیش از تولد او در گذشت اما با کوشش مادرش، او یک مسیحی معتقد پرورش یافت. ابتدا تحت نظر مادرش و پس از درگذشت او در سال ۱۶۰۲ میلادی توسط معلمینش تربیت شد. عموی او یوهان گابریلسون اوکسن‌شرنا^۹ او را پیش خود خواند و تعلیمات عمومی خوبی به او داد. یوهان در سال ۱۶۰۷ میلادی او را به آکادمی شهر روستک^{۱۰} آلمان فرستاد تا تعلیمات خود را کامل کند. او به مدت دو سال در این آموزشگاه تحصیل کرد. در سال ۱۶۰۹ میلادی به مدت دو سال در دو دانشگاه دیگر آلمان در مورد علوم مطرح آن زمان که به کار یک

۱. Bengt Oxenstierna

۲. Gustav II Adolf یا گوستاو آدولف کبیر، تولد ۹ دسامبر ۱۵۹۴، قتل ۶ نوامبر ۱۶۳۲ م، پادشاه جنگجوی سوئد از ۱۶۱۱ تا ۱۶۳۲ م

۳. Leonbom. ۴. Fröviksgård. ۵. Bengt Gabrielsson. ۶. Lindholmen. ۷. Mörby

۸. Brita Knutsdotter Posse. ۹. Johan Gabrielsson Oxenstierna. ۱۰. Rostock

اشرافزاده می‌آمد به تحصیل پرداخت. این دو دانشگاه در شهرهای یهنا^۱ و ویتنبرگ^۲ قرار داشتند. سپس دو سال دیگر صرف تحصیل قوانین، سنت‌ها و روش‌های کشورداری در کشورها و قاره‌های دیگر کرد.

با مطالعه کتب سیاحان گذشته و شنیدن داستان‌هایی در مورد ممالک مشرق‌زمین میل شدیدی به مسافرت به این کشورها در او پیدا شد. او به سرعت آرزوهای خود را عملی کرد و روز سوم فوریه ۱۶۱۳ میلادی در سن ۲۲ سالگی به مقصد ایران حرکت نمود. در مسیر خود از جزایر بزرگ دریای مدیترانه دیدن کرد و وارد فلسطین شد. او از تعدادی از اماکن مذهبی که در کتب دینی از آنها نام برده شده، بازدید نمود. آنگاه به سفر خود به سمت آسیا ادامه داد. در طول مسیر به راهزنان عرب برخورد کرد و به زحمت تمام خود را به جافا^۳ رساند. سپس با یک کشتی متعلق به ترک‌ها به قبرس رفت و از آنجا با یک کشتی هلندی به ونیز رسید. در آن ایام ترک‌ها کشتیرانی در دریای مدیترانه را نا امن کرده بودند و دزدان دریایی زیادی در این آب‌ها وجود داشت. بنگت که از یک بیماری خطرناک نجات یافته بود، در صدد برآمد در جنگی که ایتالیایی‌ها علیه دشمنان غیرمسیحی خود تدارک می‌دیدند، شرکت کند. به این جهت به خدمت یک بارون اهل فلورانس درآمد و در بهار ۱۶۱۴ میلادی در قشون او و چند ایتالیایی دیگر، در بندر لیورنو^۴ در ساحل غربی ایتالیا به کشتی نشست تا در خدمت نیروهای ایتالیایی تمام دریای مدیترانه را تحت سلطه نیروهای مسیحی در آورند. او پس از پیروزی در چند درگیری با کشتی‌های ترک‌های مسلمان، در پاییز همان سال به لیورنو مراجعت نمود. در این نبردها چندین کشتی ترک‌ها به اختیار نیروهای فلورنس درآمد و غنایم بسیاری نصیب آنها شد. از آنجایی که علاقه‌ای به بیکار نشستن و منفعل بودن در طول زمستان نداشت از نیروی دریایی فلورنس استعفا داده و تمام سال ۱۶۱۵ میلادی را در دربار فلورنس، پارما، روم و ونیز خدمت کرد.

حوادثی که در سفر سال گذشته او به آسیا رخ داده بود مانع از ادامه حرکت او و آشنائی با این قسمت از جهان نشد. او روز سوم ژوئیه ۱۶۱۶ میلادی اروپا را برای بار دیگر ترک کرد. در این سفر طولانی که با سوارکاری‌های خسته‌کننده همراه بود، او با خطرانی که در آن ایام در این قسمت از آسیا وجود داشت، رویاروی شد. او پس از عبور از سرزمین‌های قبایل نیمه‌وحشی و با مشکلات فراوان، بالاخره به اصفهان پایتخت ایران وارد شد. این ایام مصادف با سلطنت شاه عباس اول پادشاه محبوب ایرانیان بود. شاه در حال لشکرکشی برای مقابله با ترک‌ها بود. بنگت در اصفهان توقف نکرد و به دنبال لشکر شاه به راه افتاد. زمانی که به اردوی شاه رسید از وی به طرز شایانی استقبال شد و او در جنگ تابستانی شاه عباس علیه ترک‌ها شرکت کرد. پس از پایان جنگ در ماه نوامبر، او در رکاب شاه به اصفهان مراجعت نمود.

بنگت برای یادبود در اصفهان، نام خود را در یکی از دیوارهای صومعه آگوستین^۵

۱. Yena. ۲. Vittenberg. ۳. Jaffa. ۴. Livorno.

۵. مارکوس اورلیوس آگوستینوس معروف به سنت آگوستین، تولد ۳۵۴، درگذشت ۴۳۰ م

مقدس حک کرد. این صومعه در محله جلفا در حومه شهر که اهالی آن مسیحی بودند، واقع شده بود. او جمله‌ای هم به زبان لاتین نوشت. این یادگاری او بعدها توسط سیاح سوئدی دیگری به نام نیلس ماتسون شوپینگ^۱ دیده شده است.

او از اصفهان به شیراز و تخت‌جمشید رفت. در شیراز به همان ترتیب نام خود را در دیوار صومعه دومینیکن‌ها^۲ حک کرد. من در سفر اول خود به ایران از هر دو این شهرها و صومعه‌ها دیدن کردم اما نام او را بر دیوار هیچ‌یک ندیدم. سیاحان اروپائی دیگر مقیم این شهرها نیز از آن سخنی نگفته‌اند. احتمالاً ساختمان آن صومعه‌ها تعمیر شده باشد.

او پس از عبور از منطقه لار و گورستان به کشور پادشاهی هرمز و مغستان^۳ رسید. در این ممالک، او و تمامی ۲۰ نفر همراه وی به بیماری سختی دچار شدند و تعدادی از آنها درگذشتند. البته خود وی بهبود یافت اما یک ترک از او بدگونی کرد و او دستگیر و زندانی شد. بنگت با وجود خطرات فراوان خود را از چنگال دشمنان رها کرد اما جرأت رفتن به هندوستان را که هدف وی از این سفر بود، پیدا نکرد و مجبور به بازگشت شد. او در مسیر مراجعت به اصفهان، از شهر پیاشه^۴ در دریای هند دیدن کرد. سپس از همان راهی که آمده بود مراجعت کرد و پس از ۴۷ روز به اصفهان رسید.

چون در دربار شاه ایران از او به خوبی پذیرائی می‌شد تا ۱۸ ژوئن ۱۶۱۸ میلادی در دربار شاه اقامت کرد. شاه عباس او را خیلی محترم می‌داشت. شاه از هم‌صحبتی با او لذت برده و از وجود این جوان سوئدی در کنار خود خوشحال بود. گفته می‌شود شاه شخصاً او را به دیدن اشیاء زیبا و گرانبه‌ای خود می‌برد. روزی در باغ قصر قدم می‌زدند و شاه، گیاهان و گل‌های کمیاب خود را به او نشان می‌داد. در خاتمه شاه او را به کنار زیباترین قسمت باغچه که طاق‌نمایی از طلا داشت و یک گیاه معمولی از آن بالا رفته بود، برد. بنگت با دیدن آن فریاد زد "اٰلیحضرتا، از این گیاه در سوئد فراوان است". چون شاه این سخن را شنید آن گیاه از آن پس از نظر شاه افتاد.

روز ۱۸ ژوئن ۱۶۱۸ میلادی بنگت اصفهان را ترک کرد. ابتدا به قزوین که عموی شاه والی آن بود رفت. او مدتی در آنجا اقامت کرد و زبان فارسی را به خوبی آموخت. سپس به قصد بغداد به راه افتاد و در ماه اوت به مقصد رسید. او از خرابه‌های نزدیک بغداد دیدن کرد و مدتی را در آن شهر سپری نمود. مسیحیان بغداد صومعه‌ای داشتند و اسقف آنها در آن زندگی می‌کرد. او نام خود را در سالن برگزاری نماز آن صومعه هم حک نمود تا مانند دو صومعه دیگر به یادگار بماند. در سپتامبر همان سال برای رسیدن به حلب^۵ از طریق ارمنستان حرکت کرد و تا ۲۵ ژانویه ۱۶۱۹ میلادی در آنجا اقامت

۱. Nils Mattsson Kiöping.

۲. سنت دومینیکن یا دومینیک از اسما، کشیش اسپانیائی و بانی شاخه دومینیکن، تولد ۱۱۷۰، درگذشت ۶ اوت ۱۲۲۱ م در رم

۳. پس از حمله اعراب به ایران گروهی از زرتشتیان پس از گریز از شهرهای خود در جزیره هرمز پناه گرفتند تا از آنجا به هندوستان سفر کنند. از اینرو جزیره هرمز، جزیره مغستان خوانده می‌شد.

۴. Aleppo. ۵. Piasche.

نمود. در این شهر او به کار هنر و تجارت که اهالی آن در این خصوص تبحر داشتند، پرداخت. آنگاه پس از کسب معلوماتی که به تحصیل آنها علاقمند بود مجدداً عازم شهرهای مقدس شد. در بیت المقدس^۱ با ناکامی‌هایی مواجه گشت. او به همراه سایر ملازمان، به جرم جاسوسی دستگیر و زندانی شد و مجبور گشت برای آزادی خود مبلغی بپردازد.

روز ۵ مارس ۱۶۱۹ میلادی به بیت اللحم^۲ سفر کرد. سپس به بحر میت^۳ رسید و از غزه عبور کرد. از طریق کویر اتام^۴ به قاهره و از آنجا به اسکندریه رفت. در مصر از معابد فراغنه، اهرام ثلاثه و مومیائی‌های باستانی دیدن نمود. مجدداً از طریق سواحل دریا و فلسطین به صور^۵ و صیدا^۶ رسید. او روز ۲۰ مارس قدم به کشتی نهاد و پس از سفر پر پیچ و خمی بالاخره به سلامت به ونیز مراجعت کرد.

انتظار می‌رود او پس از این سفرهای پرمخاطره به کشور خود مراجعت نماید اما چنین نکرد و به سفرهای خود در اروپا ادامه داد. او سرگذشت خود و دیدنی‌های سفرها را در دفترچه خاطرات خود یادداشت می‌کرد. به خصوص موقعیت شهرها و کشورها، بزرگی و تعداد جمعیت، طرز حکومت و تجارت آنها را ثبت می‌نمود و جزوهای در مورد نژاد، زبان، آداب و سنن مردمان کشورهای مسیر خود گردآوری کرده بود. نویسنده شرح حال وی می‌نویسد "از اینکه این جزوه به دست کسی رسیده باشد اطلاعی در دست نیست".

بنگت بالاخره در ماه اوت ۱۶۲۰ میلادی به سوئد مراجعت کرد و اعلیحضرت گوستاو دوم آدولف از این مرد جهان‌دیده استقبال شایانی به عمل آورد و از اطلاعات او استفاده نمود. شاه او را به مقام والائی رساند و تا زمان مرگ، دوستی با او را حفظ کرد. او به مدت ۴ سال در دربارش خدمت کرد و در لشکرکشی به آلمان در رکاب شاه بود. او حتی پس از مرگ شاه، مقام والائی داشت و شخصیت مهمی به حساب می‌آمد. روز ۱۲ آوریل ۱۶۴۱ میلادی او به گروه‌همیاری شاه انتخاب شد. سال بعد بنگت به بیماری شدیدی مبتلا گشت و از روز ۲۰ ماه اکتبر ۱۶۴۲ میلادی در رختخواب بود تا اینکه بالاخره ۹ ژوئن ۱۶۴۳ میلادی در سن ۵۲ سالگی، زندگی پر ماجرای او به پایان رسید. جسد او روز ۶ اوت در کلیسای شوالیه‌های استکهلم^۷ دفن شد. در مورد او گفته شده "او با افتخار فراوان تا آخرین لحظات حیات خود پایبند تنها دین راستین جهان بود و تحت لوای آن خدمات خود را از صمیم قلب انجام می‌داد. او در علم و دانش تبحر داشت و زبان‌های لاتین، آلمانی، فرانسه، ایتالیائی، اسپانیولی، فارسی و ترکی را آموخته بود. او در روابط خود مرد ملائم

۱. Jerusalem .۲. Bethlehem

۳. دریاچه ای در مرز اردن و فلسطین و در نزدیکی بیت المقدس که شورترین دریاچه دنیاست. این دریاچه ۴۱۷ متر پائین‌تر از سطح دریای آزاد قرار دارد و سواحل آن پست‌ترین نقطه کره زمین می‌باشد.

۴. Etham دومین محلی که حضرت موسی ع و همراهانش هنگام خروج از مصر در آنجا توقف کردند. بنا به نوشته تورات این مکان، مرز بین تمدن و وحشیگری بود.

۵. Tyrus .۶. Sidon

۷. کلیسائی که در سال ۱۲۷۰ م به عنوان صومعه فرانسیسکاها بنا شد. در سال ۱۸۰۷ م برگزاری مراسم دینی در آن پایان یافت و از آن فقط به عنوان محل دفن افراد سرشناس و منتقد سوئد استفاده می‌شود.

و شوخ‌طبعی بود".

از سفر بنگت مختصر اطلاعاتی در دست می‌باشد اما سیاح بعدی اطلاعات خود از سفرهای شرقی را با خود به دیار باقی نبرده و دو اثر از خود به جای گذاشته است. او نیلس ماتسون شوپینگ نام دارد و سروان نیروی دریائی اعلیحضرت پادشاه سوئد بود. سفرنامه اول وی در سال ۱۶۶۷ میلادی در ویسینگبوری^۱ سوئد توسط یوهان کانکل^۲ به چاپ رسید. سفرنامه دیگر او در جلد دوم کتاب لئونبوم به نام "مقالاتی در مورد نامداران و مردان موفق سوئد" که در سال ۱۷۷۳ میلادی در استکهلم چاپ شده، آورده شده است. کتاب اول او بیشتر در مورد جغرافیا و مطالب نوشته دوم او که از روی تاریخ رویدادها تنظیم شده، در باره تاریخ کشورهای می‌باشد که او از آنها دیدن کرده است.

نیلس در سال ۱۶۳۰ میلادی در شهر شوپینگ^۳ سوئد به دنیا آمد. پدر او کشیشی به نام ماتیس نیکولی تونامونتانوس^۴ بود و آن چنان که از نام او پیداست در توانای بزرگ در ایالت دالارنا^۵ متولد شده است. نیلس جوان که نام شهر محل تولد خود را به نام خود اضافه کرده، در کودکی تربیت درستی نداشت تا اینکه وی را برای تحصیل در مدرسه‌ای به شهر وستروس^۶ سوئد اعزام می‌کنند. پس از مرگ پدر در سال ۱۶۴۶ میلادی او از تحصیل دست کشید تا به آرزوی خود که کار در کشتی بود جامه عمل ببوشاند. سال بعد به توصیه ملکه کریستینا^۷ به خارج از کشور سفر کرد و روز ۲۲ اکتبر ۱۶۵۶ میلادی به سوئد مراجعت نمود. او از طرف پادشاه کارل گوستاو^۸ به درجه سروانی نیروی دریائی رسید و در دو جنگ دریائی شرکت داشت. سال فوت او مشخص نمی‌باشد. من بخش‌هایی از نوشته‌های لئونبوم را در کتاب سفرنامه‌نویس خود شهر شوپینگ اثر نقل می‌کنم.

"پس از ابراز علاقه به کار ناوبانی، روز ۱۴ آوریل ۱۶۴۷ میلادی علیاحضرت کریستینا خدمت در نیروی دریائی را به من توصیه نمود. من بلافاصله قبول کردم و به عنوان ملوان به هلند سفر نمودم. در این سفر، کشتی و خدمه آن در تکسل^۹ به اسارت گرفته شد. ما را به گره وه لین^{۱۰} در هلند انتقال دادند و به مدت ۷ ماه آنجا زندانی بودیم تا اینکه بالاخره آزاد شدیم".

آنگاه او مقداری راجع به سفرها و دیدنی‌های خود و کار در کشتی می‌نویسد و توضیح می‌دهد که ابتدا مدتی در یک کشتی کوچک و سپس در یک کشتی بزرگ متعلق به کمپانی

Visingsborg .۱

Johan Kankel مسئول آلمانی چاپخانه ویسینگبوری سوئد که از سال ۱۶۶۳ م در این خدمت بود.

Köping .۲ Mathias Nicoli Tunamontanus .۳ Dalarna .۴ Vesterås .۵

Kristina تولد ۸ دسامبر ۱۶۲۶، مرگ ۱۹ آوریل ۱۶۸۹ م، دختر گوستاو دوم آدولف و جانشین او، ملکه سوئد از ۱۶۳۲ تا ۱۶۵۴ م، او در ابتدای سلطنت خود نایب‌السلطنه داشت.

Karl Gustav کارل دهم گوستاو، تولد ۸ نوامبر ۱۶۲۲، درگذشت ۱۳ فوریه ۱۶۶۰ م، پادشاه سوئد بین سال‌های ۱۶۵۴ تا ۱۶۶۰ م

Texel .۱۰ Grevelin .۹

هند شرقی^۱ به خدمت مشغول شد. او ادامه می‌دهد "در سال ۱۶۵۰ میلادی به سمت ایران بادیان افراشتیم. پس از مدتی به بندر گامبرون در نزدیکی کشور پادشاهی هرمز رسیدیم و من در آنجا قدم به خشکی نهادم. پس از عبور از شهرهای لارا، یزد، قمشه، شیراز در نزدیکی تخت‌جمشید، یسیکا^۲، کورباساریکان^۳ و کورستان^۴ با یک قلعه قدیمی، در نهایت به اصفهان، پایتخت شاه ایران وارد شدم. نام بارون بنگت را که در دیوار صومعه آگوستین حک شده بود مشاهده کردم. گارد سلطنتی شاه عباس از مسیحیان تشکیل می‌شد و شاه به من اجازه داد چند ماه در کنار آنها خدمت کنم. در لشکرکشی شاه به قندهار که در زمان کوتاهی فتح شد، شرکت کردم. پس از مراجعت به اصفهان، من و چند تن دیگر از مسیحیان از خدمت شاه مرخص شدیم. آنگاه به سفر خود به قسمت‌های شمالی ایران ادامه دادم. از ایالت پارت که اینک اراک نام دارد دیدن کردم. سپس به همدان و شوش که دیدنی‌های فراوانی از زمان باستان در آنجا باقی‌مانده، رفتم. به ویژه از مقبره دانیال نبی^۵، استر^۶ و مرداخای^۷ که یهودیان آنها را مقدس می‌دانند، دیدن کردم. همچنین آرامگاه سه پادشاه بزرگ گذشته و بسیاری نقاط و دیدنی‌های دیگر را دیدم. رود معروف اولائی در این محل جریان داشت.

آنگاه به سمت ماد رفته و به تبریز رسیدم. در اکباتان آثار تاریخی فراوانی وجود داشت. قصر زیبا و باشکوه اخشورش به من نشان داده شد. گفته می‌شود که هامان^۸ در آنجا به دار آویخته شده است. از آنجا به کشور کوچک ارمنستان و شهر ایروان در کوهپایه آرات رفتم. سپس از نخجوان دیدن کردم. اهالی کشورهای دیگر برای زیارت به این شهر می‌آیند. گفته می‌شود که نوح نبی در بالای کوه از کشتی پیاده شده و پا به خشکی نهاده است. همچنین او اولین قربانی را در این محل انجام داده و حتی اولین خانه خود را پس از طوفان در این ناحیه بنا کرده است. از آنجا مجدداً به اصفهان مراجعت کردم.

۱. یک شرکت سهامی عام که ملکه الیزابت اول انگلستان در ۳۱ دسامبر ۱۶۰۰ م امتیازنامه سلطنتی را با هدف کسب امتیازهای تجاری در هندوستان به آن اعطا کرد. کمپانی از یک شرکت تجاری به‌سازمانی تبدیل شد که تا هنگام انحطاط در ۱۸۵۸ در آفرینش استعمار بریتانیا مخصوصاً در هند دست داشت.

۲. Jesica. ۳. Corostan. ۴. Curbasarican.

۵. یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل که در قرن هفتم پیش از میلاد زندگی می‌کرد. در سال ۶۵۵ پ م وی اسیر بخت‌النصر پادشاه بابل شد. وی به همراه عده‌ای از قوم یهود به ایران مهاجرت نمود، در شوش ساکن شد و در آنجا درگذشت.

۶. از شخصیت‌های عهد عتیق و شخصیت محوری کتاب استر، بنا به مندرجات کتاب استر، وی همسر و ملکه اخشورش بود.

۷. از شخصیت‌های عهد عتیق که همراه با یکنیا، پادشاه‌یهودیه در سال ۵۹۷ پ م اورشلیم را ترک گفت و در تختگاه شوش اقامت گزید.

۸. پسر همداتای اجاج و وزیر اخشورش (خشایارشا) بود. چون اجاج لقب شاهان عمالیق، تباری از کنعانیان و اموریان، بود، تصور می‌شود او از نسل خاندان سلطنتی عمالیقی باشد که به صورت اسیر وارد سرزمین پارس شده بود. وی توانست رضایت اخشورش را برای قتل یهودیان جلب کند اما ملکه استر همسر پادشاه، پادرمیانی کرد و نقشه هامان خنثی شد. در نهایت هامان به دستور پادشاه اعدام گشت.

سال ۱۶۵۱ میلادی سفرهای خود را از میان کشور ادامه دادم. با مردی به نام فیلیپ لاگل^۱ آشنا شدم و او مرا به عنوان مترجم خود استخدام نمود. در خدمت او به عربستان رفتم و از شهر بصره در ساحل رودی که از به هم پیوستن دجله و فرات تشکیل شده و به خلیج فارس می‌ریزد، دیدن کردم. سپس به بغداد یا بابل رفتم. از فرات عبور کرده به فلوچه رسیدم و موفق به دیدن بقایای با عظمت بابل شدم. در آنجا از بلندی‌هایی دیدن کردم که گفته می‌شود دانیال نبی از آن به پائین پرت شده است. تنوری به من نشان دادند که سه مرد را به خاطر اینکه نمی‌خواستند در مورد رهبر شورشیان به بخت‌النصر^۲ سخنی بگویند به داخل آن انداخته بودند. بقایای باروی پهن و قدیمی شهر را دیدم اما به خاطر زلزله‌های سالانه جز تلی از خاک چیز از آن باقی‌نمانده بود. مطابق رسوم آنان یک گواهی به من داده شد که هنوز هم آن را دارم. مجدداً به بغداد بازگشتم و نام بنگت را کنده شده در دیوار صومعه‌ای مشاهده کردم.

سال ۱۶۵۲ میلادی مجدداً به بصره سفر کردم. در آنجا به کشتی نشسته و به سیلان که کانال‌های فراوانی داشت قدم نهادم. ارباب من مرا اخراج کرد و من باید خود را برای سربازی معرفی می‌کردم. در اولیفانت^۳ به همراه چند مسیحی دیگر دستگیر شدم و به خاطر آب و هوا و غذای بد بیمار گشتم.

در سال ۱۶۵۳ میلادی از سیلان به همراه نماینده هلند به نام هنریک پلیکونی^۴ با کشتی به دریای سرخ رفتم. این بار شغل من مترجمی نبود و به عنوان رئیس دربار وی خدمت می‌کردم. در خدمت او از تمامی عربستان و شهرهای بزرگ آن دیدن نمودم. عدن، مسقط و چند شهر دیگر را دیده و متعجب شدم، به ویژه آن که پاشاهای مسلمان و سلاطین آن نواحی با ارباب من با احترام رفتار می‌کردند و آزادانه به هر شهری که می‌خواستیم سفر می‌کردیم. فقط به خاطر دین ما اجازه ورود به دو شهر مکه و مدینه داده نشد. من در یادداشت‌های روزانه خود اتفاقات را ثبت می‌کردم. داستان‌های مرتدان در مورد اینکه پیامبر آنها حضرت محمدص مدت‌ها از مغناطیسی آویزان شده حقیقت ندارد".

آنگاه او در مورد سفرهای خود به عربستان، مصر، جاوه، چین و چند کشور دیگر به توضیح پرداخته که من از آوردن آنها صرف‌نظر می‌کنم.

نیلس سال ۱۶۵۶ میلادی، پس از سفرهای پر ماجرا به کشور اجدادی خود سوئد مراجعت کرد. از این مختصری که راجع به او گفته شد پیداست او به دریانوردی، سربازی و به طور کل به سفرهای ماجراجویانه و غیر یکنواخت علاقه فراوانی داشت.

او دیدنی‌های خود را با بصیرت کامل ثبت می‌کرد. از آداب و سنن اهالی یادداشت برداری کرده و زبان مردمان آن ناحیه را می‌آموخت. زبان‌های کشورهای شرقی را چنان

۱. Philip L'Augel

۲. Nebukadnesar نام چند تن از پادشاهان بابل که هر یک شهرتی افسانه‌ای دارند. از جمله اولین حمله به یهودیان در اورشلیم، نابودی و اسارت قوم یهود به یکی از آنان نسبت داده می‌شود.

۳. Oliphant ۴. Henric Pelliconie

فرا گرفته بود که به گفته خود در دو مورد به عنوان مترجم استخدام شده بود. در این جا برای مثال قسمتی از نوشته‌های او در مورد کشورها و تاریخچه آنها را ذکر می‌کنم.

"ماد منطقه بزرگی نیست و تحت اختیار پادشاه ایران است. آب و هوای این منطقه کوهستانی، خشک و محصولات کشاورزی آن کم می‌باشد. از شهرهای بزرگ این منطقه یکی تبریز است که در زمان‌های گذشته اکباتان خوانده می‌شد اما امروزه مخروبه‌ای بیش نیست و به دست ایرانیان تخریب شده است. در زمان سلطنت شاه صفی مردم آن ناحیه شورش کردند تا کشور مستقلی ایجاد کنند. شاه مجبور شد تمام شهرها را خراب کرده و تعداد زیادی از اهالی آن ناحیه را کوچ دهد. در تبریز قصر اخشورش هنوز هم دیده می‌شود اما خیلی فرسوده و خراب شده است. از ظاهر آن پیداست که روزی بسیار باشکوه و مجلل بود. یکی از راهب‌های فرانسیسکا^۱ به نام پدر هیرونیموس^۲ مکانی را در نزدیکی قصر نشان داد که هامان در آنجا حلق‌آویز شده بود. تبریز در نزدیکی دریای کاسپین واقع شده و اکثر تجارت آن ماهی است. کوه‌های مرتفع فراوانی در اطراف شهر دیده می‌شود که اسکندر کبیر پیش از تسخیر شهر از آنها عبور کرده بود. در این شهر او گنجینه‌ای به دست آورد که خارج از شمارش بود. گفته می‌شود اسکندر پس از این کار از خوشحالی نزدیک بود خود را خدا بداند. هنوز هم با گذشت زمان اثرات اسکندر باقی مانده است."

دویست سال از سفر آخرین هیئت اعزامی از طرف پادشاه سوئد به ایران می‌گذرد تا این که پادشاه اسکار دوم در سال ۱۸۹۰ میلادی هیئت ما را به ایران اعزام کرد. موقعیت سوئد در قرن ۱۷ میلادی به عنوان یک کشور مقتدر نظامی در فعالیت‌های تجاری هم تأثیراتی داشت. پادشاه سوئد قصد داشت تجارت ابریشم ایران را از نفوذ کشورهای دیگر از جمله روس‌ها و هلندی‌ها خارج کرده و در اختیار خود بگیرد. به این خاطر لودویگ فابریتیوس^۳ دو بار در زمان کارل یازدهم^۴ و یک بار در زمان کارل دوازدهم^۵ به دربار شاه ایران اعزام شد تا با اجازه شاه یک دفتر تجاری دائمی بین دو کشور افتتاح گردد.

شرایط تجاری در زمان ما با قرن ۱۷ میلادی بسیار متفاوت می‌باشد. اینک نفوذ سیاسی و اقتصادی انگلستان و روسیه در ایران به حدی می‌باشد که آغاز روابط تجاری برای کشوری مانند سوئد و نروژ بسیار مشکل خواهد بود. البته مسئولان کشور ما با وجود تجارب ۲۰۰ ساله آگاه هستند که همکاری تجاری کشور ما با ایران تقریباً غیرممکن است.

۱. شاخه‌ای از مذهب کاتولیک که در سال ۱۲۱۰ م توسط کشیش فرانسیسکو اهل آریزی پایه‌گذاری شده است.

۲. Pater Hieronymus. ۳. Ludvig Fabritius.

۴. Karl XI تولد ۲۴ نوامبر ۱۶۵۵، درگذشت ۵ آوریل ۱۶۹۷ م، پادشاه سوئد از سال ۱۶۶۰ تا ۱۶۹۷ م، او به خاطر کمی سن تا ۱۸ دسامبر ۱۶۷۲ م نایب‌السلطنه داشت.

۵. Karl XII یا شاه جنگجو، تولد ۱۷ ژوئن ۱۶۸۲، قتل ۳۰ نوامبر ۱۷۱۸ م، پادشاه کشورگشای سوئد از سال ۱۶۹۷ م تا زمان قتل که در زمان وی کشور سوئد درگیر جنگ‌های متعددی بود.

اخبار موفقیت‌های کارولین‌ها^۱ در قرن ۱۷ میلادی ایرانیان را از وجود یک کشور پرقدرت در شمال اروپا آگاه کرد. کاملاً واضح است که در این گوشه دورافتاده از جهان، در کشوری که حتی یاد و خاطره کشورگشانی‌های پادشاهان باستانی و قهرمانان خود را جشن نمی‌گیرند، باید فراموش کردن اقتدار و آثار جنگ‌های آن دوران سوئد کمتر از ۲۰۰ سال طول می‌کشید اما این پادشاه اسکار دوم بود که با اعزام هیئتی، ایرانیان را بیدار کرد و توجه دربار ایران را به کشور سوئد و نروژ جلب نمود.

در این فصل که من اعزام سفرای سابق سوئد به دربار شاهان ایران را نقل می‌کنم جای دارد که به فابریتیوس و مأموریت او اشاره‌ای داشته باشم. البته شرایط سفر به ایران در زمان وی قابل مقایسه با زمان ما نمی‌باشد. در آن روزگار سفر به ایران با مخاطرات فراوانی همراه بود و بسیار ماجراجویانه و خطرناک انجام می‌شد، به حدی که سفر ما در مقایسه با آن به یک گردش تفریحی شباهت دارد. البته هدف هر دو هیئت یکی بود. تجربیات و مناظر زیبایی که ما از یک کشور شرقی تجربه کردیم همان دیدنی‌هایی بود که فابریتیوس از آن یاد کرده است. با این تفاوت که دربار ایران اکنون بسیار مجلل‌تر شده است.

لودویگ فابریتیوس روز ۱۱ سپتامبر ۱۶۴۸ میلادی در قلعه اورانین^۲ در برزیل از پدر و مادر هلندی متولد شد. در جوانی به خدمت ارتش روسیه در آمد و به حوالی آستاراخان اعزام گشت تا در نبرد علیه استانکو راسین^۳ رئیس قزاق‌های شورشی، شرکت کند. این قزاق، سال‌ها اهالی سواحل دریای مازندران را به وحشت انداخته بود. هنگامی که نبرد نهائی نزدیک شد سربازان روسی خود را تسلیم کرده و افسران آنها به اسارت درآمدند. پس از آن یک قتل‌عام توسط قزاق‌ها به وقوع پیوست اما فابریتیوس موفق شد، به خاطر مصمم بودن و سرعت انتقال خود، از دست قزاق‌ها گریخته و به اطراف آستاراخان پناه برد. حتی پس از فتح شهر توسط قزاق‌ها هم او توانست در لباس یک تاتار به زندگی خود ادامه دهد.

پس از ماجراجویی‌های عجیب و افسانه‌ای، او موفق شد به کمک یک روحانی تاتار فرار کند. این روحانی گاهگاهی با کشتی به آستاراخان می‌آمد و به کار تجارت می‌پرداخت. هنوز مسافت زیادی نپیموده بودند که با سه کشتی دشمن مواجه گشتند. در این درگیری کالاهای کشتی غارت شد و تمامی مسافریں اسیر گشتند. دزدان، اهالی آسیائی کشتی را آزاد کردند اما لودویگ را به خاطر ظاهر اروپائی با خود به شهر ایرانی تارکو^۴ برده و در بازار برده فروشی به قیمت ۲۰۰ روبل فروختند. خوشبختانه خریدار وی یک روستائی مهربان بود و او را مجهز به شمشیر و تیرکمان به کار مراقبت از حیوانات در روستائی در خارج از شهر گماشت. پس از مدتی یکی از دوستان قدیمی وی که اهل هندوستان بود او را به قیمت ۴۰۰ روبل خریداری کرد. یکی از برده‌های مرد روستائی که یک زن

۱. Karolin کارولین از لغت کارلوس مشتق شده و لاتین شده نام کارل است. ارتش سوئد در زمان سلطنت کارل یازدهم و دوازدهم در قرن هفده میلادی کارولین نام داشت.

۲. Oranien. ۳. Stanko Rasin. ۴. Tarku

اشرافزاده لهستانی بود، علاقه زیادی به این افسر جوان پیدا کرده بود و مایل بود زن او شود. او در صدد برآمد تا به طریقی معامله را بر هم زند تا لودویگ همچنان در کنار او باشد اما لودویگ مصمم بود با خریدار جدید خود همراه گردد.

او بعدها به طور اتفاقی دو تن از همشهریان خود را که پس از ترک آستاراخان و هنگام نبرد در کشتی، وی را تنها گذاشته بودند ملاقات نمود. یکی ترموند^۱ و دیگری باتلر^۲ نام داشت و باتلر ناخدای آن کشتی بود که لودویگ در آن سفر می‌کرد و وی را ناجوانمردانه تنها گذاشته بود. او به همراه آنان به شهر دربند که در خاک ایران واقع شده بود، رفت. چون دارائی آنها به پایان رسید با معرفی خود به عنوان پزشکان اروپائی، امورات خود را می‌گذراندند. سپس آنها با کمک والی دربند به شماخی رفتند. در این شهر لودویگ با یک اشرافزاده لهستانی و یک تاجر ارمنی آشنا شد. او به سفارش تاجر ارمنی به اصفهان رفت تا به خدمت ارتش ایران درآید. هنوز مدت زیادی از اقامت او در اصفهان نمی‌گذشت که از فتح آستاراخان به دست تزار^۳ با خبر شد. تزار فرمانی صادر کرده بود و از تمامی عواملی که موفق به فرار و زندگی در شهرها و کشورهای دیگر شده بودند، درخواست می‌کرد به آستاراخان مراجعت نموده و تمامی مواجب عقب افتاده خود را دریافت کنند. لودویگ به آستاراخان رفت و حقوق گذشته خود را دریافت نمود.

سال ۱۶۷۱ میلادی والی آستاراخان او را به عنوان نماینده خود به دربار تزار در مسکو اعزام نمود. ابتدا او را به درجه سروانی و دو سال بعد به درجه سرگردی مفتخر کردند. او در سال ۱۶۷۵ میلادی سرتیپ شد و این بالاترین درجه نظامی وی بود. لودویگ به زودی از زندگی نظامی در روسیه خسته شد و ابتدا به ریگا^۴ و سپس به استکهلم رفت. او در سال ۱۶۷۷ میلادی به خدمت پادشاه کارل یازدهم در آمد و ۵۰ سال دیگر عمر کرد. در استکهلم ابتدا او به خدمت بارون استن بی‌یلکه^۵ و چند اشرافی دیگر در آمد. آنها شاه را از سفرهای وی آگاه نمودند. شاه او را به حضور خواند و از او سؤال کرد آیا او به زبان فارسی آشنائی دارد یا نه؟ وقتی پاسخ مثبت لودویگ را شنید از او پرسید آیا تمایل دارد در نقش نماینده شاه بار دیگر به ایران سفر کند. لودویگ از عنوان نماینده شاه خوشش آمد و آمادگی خود را اعلام نمود. تنها اشکال کار نبودن نقدینگی برای خرج سفر به علت جنگ‌های اسکونه^۶ بود. از آنجائی که جدیداً ارث زیادی از هلند به لودویگ رسیده بود او پیشنهاد کرد شخصاً مخارج سفر را پرداخت کند و پس از مراجعت به سوئد، طلب خود را از دربار وصول نماید زیرا به خاطر جنگ در اسکونه^۶ صندوق دولت خالی شده بود. شاه این پیشنهاد را پذیرفت و بسیار خرسند شد.

۱. ۲. Termund Butler

۳. تزار الکسی رومانوف یا الکسی میخائیلویچ، فرزند تزار میکائیل اول، تولد ۹ مارس ۱۶۲۹، درگذشت ۲۹ ژانویه ۱۶۷۶ م، تزار روسیه از ۱۶۴۵ تا زمان مرگ،

۴. Riga پایتخت کشور لتونی ۵. Sten Bjelke

۶. Skåne از ولایات جنوبی کشور سوئد که در اواسط قرن ۱۷ میلادی محل جنگ‌های خونینی با دانمارک

بود. ۷. Skone

روز ۳۰ ژوئن ۱۶۷۹ میلادی او به عنوان عالیجناب سرپرست هیئت اعزامی به همراه ۲۰ نفر به سمت شماخی حرکت کرد. در آنجا نماینده خان با صدها سوارکار تا خارج از شهر به پیشواز آنها آمد. در تمام طول راه تا اصفهان، از هیئت او با احترام و شکوه و جلال استقبال و پذیرائی می‌شد. او گاهی به یاد زمان‌های گذشته می‌افتاد که در این کشور اسیر و برده شده بود. بلافاصله پس از رسیدن به پایتخت انجام امور آغاز شد. او چند تاجر ایرانی را قانع کرد که به همراه کالاهای خود به ناروا^۱ بروند. لودویگ گمان کرد مأموریت خود را به خوبی انجام داده و به استکھلم مراجعت نمود. البته در مسکو برای تاجر اشکالاتی پیش آمد و به آنها گفته شد که در سوئد هیچ‌کس ابریشم آنان را نخواهد خرید.

چون تاجر ایرانی هرگز به ناروا نرسیدند و بدیهی شد که سفر این هیئت نتایج تجاری در خور توجهی نداشت، شاه تصمیم گرفت او را مجدداً روانه ایران کند. در ماه مارس ۱۶۸۳ میلادی او به مقصد ایران حرکت نمود و پس از حدود یک سال به اصفهان رسید. مطابق معمول، استقبال شایان توجهی از هیئت به عمل آمد و شاه سلیمان از او به عنوان میهمان خود پذیرائی شاهانه‌ای کرد. وزیر اعظم در ملاقات خود به او پیشنهاد کرد با یک گروه از تاجر ارمنی که به اوضاع اروپا آشنائی داشتند، ملاقاتی داشته باشد و یک میهمانی با تاجر ارمنی در منزل خود ترتیب داد. هنگام ورود لودویگ او از جای خود برخاست و گفت "تاجر شهر به دستور شاه سلیمان در این مکان اجتماع کرده‌اند تا از شما سؤال کنند که چگونه و به چه ترتیب می‌توان با کشور سوئد تجارت کرد". وزیر اعظم در حالی که نقشه‌ای در دست داشت به فابریتیوس گفت که تجارت با سوئد از طریق آرخانگل^۲ تا ناروا سود آورتر می‌باشد. او قول داد با رسیدن تاجر به ناروا، مزایای فراوانی مانند مغازه، انبار و مسکن برای آنها در نظر گرفته شود. آنها می‌توانستند کالای خود را از ناروا به لیبک^۳ در آلمان و سایر شهرهای اروپا صادر نمایند. البته او استکھلم را مستثنا کرد و گفت هر مقدار ابریشم لازم داشته باشد ارسال خواهد شد.

به این ترتیب فابریتیوس با تاجر ایرانی به توافق رسید اما برای عملی کردن آن مشکلاتی پیش آمد. هزاران تاجر هلندی، انگلیسی و روسی مقیم پایتخت، به نقشه‌های او حسد برده و تاجر ایرانی را قانع کردند که "از دست سوئدی‌ها به جز جنگ، کار دیگری ساخته نیست. آنها فقط کار با تفنگ را بلد هستند و به هیچ وجه از تجارت سررشته ندارند". لودویگ قول داد تا رسیدن اولین کاروان ابریشم به سوئد در اصفهان اقامت کند اما وزیر اعظم این کار را شایسته ندانست. او عقیده داشت این عمل به اعتبار شاه ایران لطمه وارد می‌کند. او چند تاجر را انتخاب کرد تا به همراه فابریتیوس به سوئد سفر کنند. اگرچه او تصمیم داشت هر چه زودتر به سوئد برگردد اما مراجعت او تا یک سال میسر نشد.

"او در طول مدت اقامت در اصفهان توجه و احترام شاه را نسبت به خود جلب کرده و

۱. Narva سومین شهر بزرگ کشور استونی در مجاورت مرز روسیه که در قرن ۱۷ میلادی به سوئد تعلق داشت.

۲. Arkhangel مرکز استان آرخانگلسک روسیه ۳. Lybek

مورد اعتماد وی واقع شده بود. هیچکس قادر نبود جای او را در مجلس شاه بگیرد. شاه که مرد خوش مشربی بود از مصاحبت با او لذت می‌برد. شاه از او در مورد سن پادشاه و قدرت نظامی و تعداد کشتی‌های نیروی دریائی سوئد سؤالاتی نمود. او از لودویگ در مورد جنگ با دانمارک پرسید که آیا به پایان رسیده یا نه؟ و آیا پادشاه سوئد به آن شاهزاده خانم دانمارکی که به خاطر او جنگ علیه دانمارک را آغاز کرده، دست یافته است یا نه؟ سفیر پاسخ داد که جنگ به این خاطر آغاز نشد و علل سیاسی و اجتماعی دیگری داشت اما پس از خاتمه جنگ، پادشاه سوئد با آن شاهزاده خانم دانمارکی وصلت کرده و حتی به لطف خدا و عطف توجهات الهی برای بقای سلطنت او، خداوند فرزندی هم به آنها عطا نموده است.

آنگاه شاه از او سؤال کرد شاه سوئد چند همسر دارد؟ وقتی سفیر پاسخ داد که او فقط یک همسر دارد شاه سلیمان خندید و گفت "یک شاه و یک همسر؟ این کار چگونه ممکن می‌باشد؟!". وزیر اعظم شاه را آگاه ساخت که در عالم مسیحیت، مردان حق اختیار کردن بیش از یک همسر ندارند و از شاه گرفته تا خدمتکار فقط اجازه دارند یک همسر داشته باشند. اما شاه همچنان می‌خندید و می‌گفت "یک شاه یک همسر؟ این عجیب‌ترین صحبتی است که شنیده‌ام!".

شاه در خواست کرد پیاله‌ای شراب آورده شود تا آن را به سلامتی شاه سوئد بنوشد. از سفیر سؤال کرد آیا او میل دارد با او جامی بنوشد؟ جام طلائی شاه به نام هزارپیشه بسیار بزرگ بود و حدود یک کوزه کوچک شراب در آن جای می‌گرفت. سفیر پاسخ داد که او میل دارد پیاله‌ای با شاه بنوشد اما جام شاه بی‌اندازه بزرگ می‌باشد. شاه دستور داد برای او در جام طلائی کوچک‌تری شراب بریزند. پس از نوشیدن شراب، مهماندار لودویگ را تا محل اقامت او همراهی کرد.

مدتی نگذشته بود که شخصی به اقامتگاه او آمد و گفت شاه قصد دارد به صحبت با او ادامه دهد. لودویگ خود را به سرعت به دربار رساند. شاه با حرکت دست از او خواست نزدیک‌تر شود. آنگاه سؤال کرد که آیا شاه سوئد جدیداً با کشورهای روسیه و لهستان جنگی داشته است؟ سفیر پاسخ داد بلی، او حتی چند ولایت از کشورهای همسایه را فتح کرده و پس از خاتمه جنگ آنها را به خاک خود ضمیمه کرده و به جنگ پایان داده است. شاه به اهمیت این سخن پی‌برد و به وزیر اعظم گفت "این مرد شاه بزرگی می‌باشد. او سرزمین‌هایی را تسخیر کرده و به خاک کشور خود می‌افزاید". پس از مدت کوتاهی سفیر برای صرف شام به دربار دعوت شد. به جز او نمایندگان کشورهای ازبک، روس، لهستان و هلند هم حضور داشتند.

فابریتیوس به مدت سه سال و چهار ماه در اصفهان ماند تا بالاخره شاه به او اجازه داد اصفهان را ترک کند. مراسم خداحافظی او به ترتیب زیر عملی شد. "مهماندار نزد او آمد تا او را تا دربار همراهی کند. اسب‌ها و سوارکاران با طلا و جواهر آذین شده بودند. فیل‌ها، شیرها، ببرها و حیوانات دیگر در حالی که غذای آنها در ظرف‌های طلائی در

جلوی آنها قرار داشت در میدان بودند. همه چیز شکوه و جلال شاهانه داشت. وقتی سفیر وارد تالار شد شاه او را نزد خود خواند و او به نزدیک شاه رفت. شاه گفت "چون من می‌توانم بدون مترجم با شما صحبت کنم دیدار شما برای من بسیار مفید بوده و باعث خوش حالی من می‌گردد. من هرگز با دیگر فرستاده‌ها امکان چنین مکالمه‌ای را ندارم". شاه به او گوشزد کرد علت آنکه به سفیر اجازه بازگشت نمی‌داد این بود که از مصاحبت با او لذت می‌برد. آنگاه شاه به او گوشزد کرد "اینک هر روز که اراده کنید می‌توانید اصفهان و ایران را ترک نمائید. سلام مرا به پادشاه خود برسانید".

تجار ایرانی قبلاً به راه افتاده بودند ولی سفیر به آنها رسید و همه با یک کاروان به راه خود ادامه دادند و در دسامبر ۱۶۸۸ میلادی به استکهلم رسیدند. کارل یازدهم آنها را با مهربانی به حضور پذیرفت. "این‌ها اولین تجار یک کشور آسیائی بودند که به سوئد آمده بودند اما شاه از آنها با کالسکه و اسب‌های اصیل استقبال نکرد و هیچ مراسمی به افتخار آنها ترتیب داده نشد. آنها شخصاً به تماشای دیدنی‌های شهر می‌رفتند".

در سال ۱۶۸۷ میلادی فابریتیوس به عضویت انجمن شوالیه‌های سوئد در آمد. دو سال بعد با دوشیزه فن شونفلد^۱ ازدواج کرد و صاحب ۱۵ فرزند شد. در سال ۱۶۹۳ میلادی به هلند اعزام گشت تا از علت اقامت طولانی تزار^۲ در آن کشور آگاه شود. در سال ۱۶۹۷ میلادی تصمیم بر آن شد تا پس از گرفتن دستورات جدید از طرف کارل یازدهم برای بار سوم به دربار ایران اعزام شود اما شاه پیش از عزیمت او درگذشت و پادشاه جدید، کارل دوازدهم دستورات جدیدی به او داد.

سفر او روز ۱۰ ماه مه ۱۶۹۷ میلادی آغاز شد اما با پیش آمدن چند حادثه در دربار تزار، او تا ۲۸ سپتامبر همان سال در مسکو اقامت کرد. مطابق معمول مهماندار شاه ایران در شماخی با اسب و شتر به پیشواز او آمد و روز ۸ نوامبر سال بعد به اصفهان رسیدند اما مانند سال‌های گذشته استقبال شایانی از او به عمل نیامد. حتی مسئول دربار بر آن شد تا از مخارج اقامت او کم کند. لودویگ به مهماندار گفت که اگر مخارج اقامت او کامل پرداخت نگردد بهتر است آنها آن مقدار ناچیز را هم برای خود نگه دارند زیرا پادشاه سوئد کل مخارج سفر را تقبل کرده و او هیچ نیاز مالی ندارد. شاه سلطان حسین پادشاه وقت ایران بود و به هیئت‌های اعزامی توجه ویژه‌ای داشت. او برای نشان دادن مراتب احترام خود به پادشاه سوئد، دستور داد تصویر کارل یازدهم را در کنار تخت او قرار دهند.

روزی مهماندار به دیدن فابریتیوس آمد و از طرف شاه خلعتی به او داد. گذشته از آن دربار ۲۵ تومان پول نقد و مقداری اجناس به همان ارزش برای خرج او فرستاده بود اما "لودویگ فقط خلعت را پذیرفت و باقی را باز پس فرستاد. از مهماندار خواست به شاه

۱. Von Schönfeldt

۲. پتر کبیر یا پتر یکم، تولد ۹ ژوئن ۱۶۷۲، درگذشت ۸ فوریه ۱۷۲۵ م، تزار روسیه از ۷ مه ۱۶۸۲ تا زمان مرگ، مشهورترین تزار روسیه که در کشورگشایی بسیار موفق بود. او در ۸ ژوئن ۱۷۰۹ م سوئدی‌ها را در نبرد پولتاوا به سختی شکست داد. شهر سن‌پترزبورگ در زمان وی پایه‌گذاری شد.

بگوید که از آنجائی که او هدایای نفیس و گرانبهائی از سوئد آورده انتظار دارد از شاه هدایای بیشتری دریافت کند، هدایائی که به توان شاهانه نامید.^۱ چون این سخن به گوش شاه رسید "او ۳ هزار تومان پول نقد و کالاهائی به همان قیمت و یک خلعت برای پسر سفیر حواله کرد". شاه روز ۷ ژانویه ۱۷۰۰ میلادی به او بار خداحافظی داد و از او خواست تا "سلام وی را به پادشاه خود برساند و به او بگوید که دوستان شما دوستان ما و دشمنان شما دشمنان ما هستند".

اما فابریتیوس موفق نشد تا دوم ماه مه اصفهان را ترک کند. هبیتی که از طرف شاه سلطان حسین عازم سوئد بود در قزوین به او رسید و اعضاء آن با او همسفر شدند. آنها روز دوم ماه اوت به شماخی رسیده و روز ۱۷ سپتامبر به کشتی نشستند ولی امواج شدید آنها را به دربند برد. روز ۲۱ سپتامبر مجدداً حرکت کردند اما روز دوم سفر با طوفان شدیدتری مواجه گشتند. کشتی از کنترل ناخدا خارج شد و سکان، دکل و بادبان آن شکست. روز ۵ اکتبر آنها به زحمت خود را به دهانه رود ولگا رساندند. بالاخره در یکی از روزهای فوریه سال ۱۷۰۱ میلادی آنها به آستاراخان و مسکو وارد شدند. تزار مراسم دیداری به افتخار آنها ترتیب داد اما فابریتیوس متوجه شد روابط دوستانه دو کشور سوئد و روسیه به پایان رسیده است. او پی برد که سفیر ایران به نام سارو خانبک^۱ و تجار ارمنی همراه او که عازم سوئد بودند دستگیر و زندانی شده‌اند و روس‌ها کالاهای آنها و حتی هدایای ارسالی شاه ایران به شاه سوئد را هم ضبط کرده‌اند. بالاخره او به سلامت به استکهلم رسید. از آنجائی که می‌دانست شاه شدیداً علاقمند به شنیدن صحبت‌های وی می‌باشد مستقیماً به کارلزامن^۲ که شاه در آنجا اقامت داشت، رفت تا گزارش سفر خود را تقدیم کند. اینک زمان آن رسیده بود که این مرد فعال و پرجنب و جوش پس از گذشت ۵۰ سال از عمرش در شهری سکونت کرده و ایام پیری خود را با آرامش سپری کند. به این دلیل در منزلی در کنار کلیسای کلارا^۳ مسکن گزید. بالاخره در روز ۱۷ اکتبر ۱۷۲۹ میلادی در سن ۸۱ سالگی در منزل خود چشم از جهان فرو بست.

یکی دیگر از سیاحان سوئدی که از کشورهای شرقی دیدار کرده اما در کشور ما به اندازه کافی شناخته شده نمی‌باشد یوهان اوتر است. ۱۸ ساله بود که به فرانسه رفت و در مقام یک فرانسوی، سفر طولانی و پرثمری به ایران انجام داد. قطعه زیر در مورد زندگی او از مقاله "ستایش اوتر" در جلد بیست و سوم کتاب "ثبت تاریخ آکادمی سلطنتی" نوشته دبوگانویل^۴ می‌باشد.

یوهان اوتر روز ۲۳ اکتبر ۱۷۰۷ میلادی در کریشانسا^۵ در سوئد متولد شد. پدر او تاجر

۱. Saru khanbek ۲. Karlshamn

۳. Klara کلیسائی در مرکز استکهلم که در سال ۱۲۸۰ م یک صومعه بود و گوستاو واسا در سال ۱۵۲۷ م آنرا تخریب کرد و بنای کنونی در زمان سلطنت یوهان سوم در قرن ۱۶ میلادی ساخته شده است.

۴. de Bougainville ۵. Kristianstad

بود اما کسب و کار او همانند سایر تجار در زمان سلطنت پادشاه جهانگشای ما کارل دوازدهم که دائماً با جنگ و خونریزی همراه بود، رونق نداشت. او پسر خود را به تحصیل و تربیت واداشت. یوهان از زمان کودکی علاقه خاصی به فراگیری زبان داشت و در جوانی زبان‌های اروپای شمالی و اسکاندیناوی را فرا گرفت. در سال ۱۷۲۴ میلادی به دانشگاه شهر لوند^۱ سوئد رفت و مدت سه سال به آموزش علوم دینی پرداخت. با رفت و آمدهای مخفیانه با کاتولیک‌ها به زودی در آموزش‌های لوتر^۲ اشکالاتی پیدا کرد. او برای تقویت پایه‌های لرزان اعتقادات مذهبی خود به استکهلم رفت اما موفق نشد و چند ماه بعد به آئین کاتولیک درآمد. بارون دوکرس برانکا^۳ نماینده دولت فرانسه در استکهلم سریعاً این کاتولیک جوان را به فرانسه اعزام نمود. او پس از چندین سال در کنفرانس شهر رون^۴ شرکت کرد و از کشیش شدن دست کشید.

بارون دومورپاه که علاقه شدیدی به علوم داشت تصمیم گرفت این جوان با استعداد را که به زبان‌های متعددی آشنائی داشت، به کشورهای شرقی اعزام کند. از اهداف مسافرت او یکی فراگیری زبان‌های ملل شرقی و دیگری سعی برای یافتن راهی برای آغاز مجدد ارتباط تجاری بین فرانسه و ایران بود.

او در ژانویه ۱۷۳۴ میلادی پس از گرفتن دستورات لازم از دربار، در بندر ماریسی به مقصد ترکیه به کشتی نشست تا زبان ترکی را بیاموزد. روز دهم مارس در قسطنطنیه قدم به خشکی نهاد.

یوهان با سعی و کوشش فراوان در مدت کوتاهی زبان ترکی و عربی را آموخت و خود را برای سفر به ایران و آغاز مأموریت آماده دید اما چون بین ترک‌ها و ایرانیان جنگی برپا بود او زمان حرکت خود را به تأخیر انداخت. به زودی جنگ با وساطت احمد پاشا^۶ چهره معروف که در بغداد زندگی می‌کرد، پایان یافت و عهدنامه‌ای بین دو طرف به امضاء رسید. همزمان سفیری از دربار ایران در قسطنطنیه به خدمت سلطان رسید تا او را از پذیرش عهدنامه توسط شاه ایران آگاه کند. در ماه نوامبر ۱۷۳۶ میلادی سفیر ایران پس از انجام مأموریت خود در قسطنطنیه آماده حرکت به اصفهان بود. با توجه به سفارش

۱. Lund

۲. Luther مارتین لوتر، تولد ۱۰ نوامبر ۱۴۸۳، درگذشت ۱۸ فوریه ۱۵۴۶ م، کشیش آلمانی و یکی از بانیان مذهب پروتستان که علیه واتیکان و مذهب کاتولیک قیام کرد و با وجود مخالفت واتیکان، انجیل را به زبان آلمانی ترجمه نمود.

۳. de Cereste-Branca . ۴. Roune

۵. de Mourepas ژان فردریک فلیپو دومورپا، تولد ۹ ژوئیه ۱۷۰۱، درگذشت ۲۱ نوامبر ۱۷۸۱ م، سیاستمدار فرانسوی در دربار لوئی ۱۵

۶. کلود الکساندر کنت بنوال ملقب به احمد پاشا، تولد ۱۴ ژوئیه ۱۶۷۵، درگذشت ۲۳ مارس ۱۷۴۷ م، سرهنگ ارتش فرانسه که به علت نافرمانی‌های متعدد محکوم به مرگ شد. او به دولت عثمانی پناه برد، به دین اسلام گروید و با لقب احمد پاشا فرمانده توپخانه ترک‌ها شد.

مارکیز^۱ دو ویلنو^۲، یوهان اجازه یافت همراه وی به اصفهان سفر کند. آنها پس از عبور از سرزمین‌های بی‌آب و علف در ژوئیه سال ۱۷۳۷ میلادی به اصفهان رسیدند. او می‌گفت تعداد روستاهای مسیر از آنچه که سابقاً گزارش شده بود بسیار کمتر بود. اصفهان تبدیل به یک خرابه شده بود و تا چشم کار می‌کرد فقط ویرانه‌های خانه‌ها دیده می‌شد. از تعداد اهالی آن بسیار کاسته شده بود و مالیات سنگینی بر آنها تحمیل می‌گشت. کسب و کار رونقی نداشت و تجار هم سود چندانی نمی‌بردند. تجار غیر ایرانی به بندر عباس پناه برده بودند تا با بهتر شدن شرایط به اصفهان مراجعت کنند. گفته می‌شد که شورشیان افغان تمام شهرهای بزرگ ایران را به خرابه‌هایی تبدیل کرده بودند. همزمان با شورش افغان‌ها در قسمت‌های مرکزی و جنوبی ایران، روس‌ها، ترک‌ها، لژگی‌ها و به‌طور کل تمام کشورهای همسایه ایران از فرصت استفاده کرده و مناطق سرحدی خود با ایران را تاراج می‌کردند. نادر شاه با قدرت تمام در مدت کوتاهی کشور را از شر شورشیان نجات داد و مرزهای کشور را به سرحدات گذشته رساند. این مرد سلحشور که در اروپا به نام تاماس‌قلی خان شناخته می‌شود، ناجی کشور شد اما در سنوات آینده، خود او کشور را به خطر انداخت. او مانند یک فاتح خون‌آشام مالیات سنگینی وضع کرد و دشمن مردم کشور خود شد. او از ترس اطرافیان خود به جز در اردوهای نظامی و چادر خود هیچ جا آرامش و امنیت نداشت. تعداد زیادی از ایرانیان را از دم تیغ گذراند و سرزمین کشورهای همسایه را با لشکرکشی‌هایی به خاک ایران اضافه کرد. فتح قندهار در سال ۱۷۳۸ میلادی راه هندوستان را برای این فاتح خون‌آشام و خسیس گشود و مسیر را تا به دست آوردن غنایم و گنج‌های فراوان آن هموار کرد.

شخصیت نادر و شرایط کشور سبب شد اوتر امیدی به برقراری تجارت میان فرانسه و ایران نداشته باشد. او برای از دست ندادن وقت، به هدف دیگر خود از این سفر پرداخت و آموزش زبان فارسی را آغاز کرد. روابط حسنه او با اشخاص والامقام در پایتخت باعث شد او به سرعت به این هدف دست یابد.

اوتر پس از اقامت ۲۰ ماهه خود در اصفهان، در آوریل ۱۷۳۹ میلادی به بصره رفت. تجارت بصره با توجه به شرایط ایران، پسرقت تجارت و قطع روابط تجاری آن با کشورهای خارجی، روز به روز شکوفاتر می‌شد. بصره تحت‌اختیار احمد، نماینده سلطان^۳ در بغداد و دربار او بود. اوتر امیدوار بود این پاشا که یکی از مقتدرترین امیران قرن گذشته بود و سردار جنگی شناخته شده‌ای در ممالک شرقی به حساب می‌آمد، بر خلاف شاه مستبد ایران به پیشنهادهای تجاری او گوش فرا دهد. او برای آشنائی با نماینده سلطان

۱. Marquise از عناوین نجیب‌زادگان اروپایی که به صورت موروثی منتقل می‌شد. در بریتانیا مارکی مقامی پایین‌تر از دوک و بالاتر از کنت بود. ریشه این واژه از زبان فرانسوی قدیم و واژه مارشیس گرفته شده که به معنای مرزبان است زیرا املاک مارکی‌ها اغلب در مرزهای کشور قرار داشت.

۲. de Villeneves

۳. سلطان محمود اول، فرزند سلطان مصطفی دوم، تولد ۲ اوت ۱۶۹۶، درگذشت ۱۳ دسامبر ۱۷۵۴ م، سلطنت از ۲ اکتبر ۱۷۳۰ تا زمان مرگ

و پی‌بردن به طرز تفکر وی به بغداد رفت و موفق شد خود را به دربار او برساند. احمد به سخنان وی گوش داد و اوتر مزایای تجارت با فرانسه را که در بصره انجام می‌شد برای او بازگو نمود. اوتر پس از موفقیت در جلب نظر پاشا، نامه‌ای به دو ویلنو نوشت و روابط تجاری را برقرار کرد.

پس از خاتمه این سفر موفقیت‌آمیز، اوتر در ۱۹ ژوئن ۱۷۳۹ میلادی از راه دجله به بصره مراجعت نمود. او در مدت اقامت ۴ ساله خود در بصره در مقام نماینده فرانسه به طرز موفقیت‌آمیزی از عهده تمامی مأموریت‌های خود برآمد و نظر پاشای بغداد را جلب کرد اما آشوب‌ها به بصره هم سرایت کرد و مشکلات احمد پاشا و نادرشاه به آنجا رسید. در سال ۱۷۴۱ میلادی تمام اقوام عرب بصره شورش کرده و اهالی شهر و روستاهای اطراف را به وحشت انداختند. شورشیان، بصره را محاصره نموده و در مدت دو ماه کالای تجاری شهر و کل ناحیه را تاراج کردند. اوتر که در داخل باروی شهر بود به وحشت افتاد. این شورش ادامه فعالیت‌های تجاری او را مختل می‌کرد. او مجدداً به هدف دیگر خود از این سفر پرداخت و زبان عربی را با داشتن معلم بسیار خوبی فرا گرفت. سپس تحت‌نظر درویش تحصیل‌کرده و باتجربه‌ای به آموزش زبان ترکی پرداخت و موفق شد انجیل را به زبان ترکی ترجمه کند. در تاریخ ۶ ماه مه ۱۷۴۳ میلادی به پایان کار ترجمه انجیل نزدیک می‌شد اما از فرانسه دستور رسید به کشور مراجعت نماید.

وظیفه شناسی وی اجازه عقب انداختن تاریخ سفر را به او نمی‌داد و پس از ده سال بالاخره در ماه فوریه ۱۷۴۴ میلادی پس از انجام مأموریت‌های موفقیت‌آمیز و با کسب تجارب فراوان، به پاریس رسید. گذشته از موفقیت‌های تجاری، او در مورد زبان، جغرافیا، سیاست و تاریخ اقوام و ملل مشرق زمین اطلاعات بی‌اندازه مهمی کسب کرده و طرز زندگی آنها را به دقت آموخته بود. او مراسم، قوانین، سنن و روش سلطنت شاهان و امرای کشورهای را که از آنها دیدن کرده بود، ثبت می‌کرد. او به اهالی و محصولات مناطق آشنائی کافی داشت و از نیاز امرای آنها آگاه بود. بطور کل می‌توان گفت که اوتر کشورهای شرق را مانند کف دست خود می‌شناخت.

اوتر هم در طول سفر طولانی خود یادداشت‌های روزانه خود را ثبت کرده و آن را زیربنای تألیف کتابی قرار داد که پس از مراجعت او در سال ۱۷۴۸ میلادی در پاریس چاپ شد. نوشته‌های او با دقت فراوانی تنظیم شده و بیانگر علاقه وافر او به نوشتن حقایق می‌باشد. این کتاب یافته‌های وی در مورد علوم طبیعی، جغرافیا، زبان‌شناسی، تحقیقات باستان‌شناسی، سیاست، فلسفه و تاریخ را در بر می‌گیرد. تنها اشکالی که به نوشته‌های وی وارد آورده‌اند زبان خشن و خشک اما محکم و قوی کتاب است. کتاب توسط غریبه‌ای نوشته شده که در ایام جوانی به فرانسه رفته و حدود ده سال در مناطق ناشناخته دنیا سفر و اقامت نموده و اکثر روزهای زندگی خود را به کار آموزش زبان سپری کرده است. یوهان اوتر پس از مراجعت به پاریس حقوق بازنشستگی خود را که اصلاً توقع آن را نداشت، دریافت کرد. این اولین هدیه دربار فرانسه برای او خود گذشتگی‌های او بود.

بارون دو مورپا وزیر و سرمنشی دولت، برای او شغلی در کتابخانه سلطنتی یافت و او را به عنوان مترجم زبان‌های شرقی استخدام کرد. در فوریه ۱۷۴۶ میلادی او به عنوان استاد زبان عربی انتخاب شد و دو سال بعد که مشغول انجام وظیفه بود به عضویت آکادمی علوم فرانسه که اعضاء آن از چندی پیش به او توجه داشتند، درآمد. او در حالی که مشغول ترجمه تاریخ سوئد به زبان فرانسه بود به طور ناگهانی به تب شدیدی گرفتار شد و روز ۲۶ سپتامبر ۱۷۴۸ میلادی در سن ۴۰ سالگی درگذشت.